

نگاهی به رقابت و استراتژی منطقه‌ای دهلی نو، اسلام آباد و کابل؛

افغانستان دربرخ صلح

عبد الحمید نور زایی . پژوهشگر افغان



طالبان پاکستانی حمایت می‌کند. حتی افغانستان در استان شرقی خود در «کنر» - آن هم در زمان حضور نیروهای آمریکایی در آنجا- به طالبان پاکستانی پایگاه نظامی داده است. می‌توان گفت که این گفته‌ها بازتاب همان ایدئولوژی هندراسی است. گذشته برتش پاکستان باعث شده این کشور با نگاه امنیتی به مسائل بین‌المللی نظر کند و دستگاه نظامی-امنیتی پاکستان سکان‌دار سیاست منطقه‌ای باشد.

پاکستان دارای تجربه بد تجزیه به تجزیه است؛ تجربه ۱۹۷۰میلادی و جدایی بنگلادش از این کشور، پاکستان را محتاط کرده و هنوز سیاستمداران و نظامیان این کشور زیر تیغ تجزیه قرار دارند. در پاکستان، سندی‌ها یا پنجابی‌ها در تضاد شدیدی قرار دارند و بلوچ‌ها خواستار تشکیل کشور مستقل بلوچستان هستند و افغان‌ها مسئله پشتونستان را پیش می‌کشند و می‌خواهند مناطق بسیار وسیع غربی پاکستان به افغانستان بپیوند. وجود اختلافات شدید مرزی با پاکستان و وضعیت اجتماعی و سیاسی این کشور و تقابل با هند باعث شده پاکستان از طالبان و دیگر گروه‌های تروریستی حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیمی را داشته باشد تا جایی که دولت افغانستان باید برای مذاکره با طالبان از پاکستان اجازه کسب کند؛ به عنوان مثال معاون شبکه حقانی در شرق افغانستان توسط نیروهای امنیتی دستگیر شد اما با فشارهای پاکستان بر آمریکا این فرد کلیدی توسط آمریکایی‌ها با زور اسلحه از چنگال نیروهای امنیتی افغان بازپس گرفته شد و به پاکستان تحویل داده شد. همچنین «ملایرادر» و «ملاغنی» که افراد کلیدی طالبان افغانستان هستند، زمانی که برای صلح با دولت‌های مرکزی اعلام آمادگی کردند از طرف استخبارات پاکستان دستگیر و زندانی شدند و بسیاری دیگر از اعضای میانه‌روی طالبان که خواهان صلح بودند، ترور شدند.

این اقدامات پاکستان به افغان‌ها خاطرنشان می‌کند که هر توافقی ابتدا باید با ما صورت پذیرد و بعد با ملاعمر و مخالفان مطرح شود و اخیرا نیز چهار بار رفت‌وآمد در کمتر از دو ماه ژنرال «راحیل شریف» رئیس ستاد ارتش پاکستان و ژنرال «اختر» رئیس استخبارات آن کشور و پیام‌های طالبان در مورد صلح پروسه صلح را بیشتر پاکستانیزه کرده است تا افغانیزه. سیاست‌مداران افغانستان باید بین استراتژی‌های هند و پاکستان یکی را انتخاب کنند، از تعلیق قراردادهای سنگین تسلیحاتی و تعلیق پروژه‌های مشترک با هند تا اجازه به استخبارات پاکستان جهت باز جویی از تروریست‌های زندانی در زندان‌های افغانستان و حتی تغییر ادبیات سیاسی

در طول ۱۳ سال اخیر دولت افغانستان
طالبان را مخالفان سیاسی و برادران ناراضی نامیده است
تا روزنه صلح بسته نشود.
اما اگر صلح به سرانجام مشخصی نرسد، به مخالفان سیاسی‌ای که حملات انتحاری انجام می‌دهند
برچسب تروریست زده می‌شود



این عقب‌نشینی‌ها همه نشان از آن دارند که اشرف غنی به پاکستان یک فرصت داده است که اگر آن را قدر بشناسد مشکلات امنیتی در دو سوی خط دیورند تمام خواهد شد و دیگر ۱۵۱ دانش‌آموز پاکستانی در کلاس‌های درس خود قربانی تروریست‌ها و دختران افغان در مدارس خود مسموم نخواهند شد. اگر پاکستان دست دوستی افغانستان را با توطئه و نیرنگ پس زند، افغانستان نیز در روابط خود با پاکستان تغییرات بنیادین را به عمل خواهد آورد؛ تغییراتی که قطعا امنیت پاکستان را متزلزل خواهد کرد. چرا باید همه تسویه‌حساب‌های جهانی در سرزمین افغانکسان بشود؟ مردم از جنگ‌های نیابتی روس و انگلیس در قرن ۱۹، آمریکا و شوروی در قرن ۲۰ و هند و پاکستان در قرن ۲۱ در افغانستان خسته شده‌اند و حکومت جدید پاسخگوی برون رفت از این برزخ است و این برون‌رفت باید با محاسباتی ممکن شود که نقش منافع ملی هند و پاکستان مدنظر قرار گیرد و سیاست

مدتی است نام افغانستان بر سر زبان‌ها افتاده است اما نه به‌خاطر جنگ و درگیری‌های داخلی بلکه به‌خاطر بیم امید آمدن صلح. با روی‌کارآمدن دولت جدید افغانستان سیاست‌مداران کابل به تکاپو افتاده‌اند تا یک بار دیگر روند صلح با مخالفان را از سر گیرند. ۳۵ سال جنگ داخلی و کشمکش‌های قومی مردم افغانستان را رنجور ساخته است و ۱۴ سال اخیر نشان داده است که برای حل‌کردن مشکلات موجود با طالبان باید دیپلماسی در اولویت قرار گیرد اما برخلاف دیگر کشورها که طرفین داخلی بر سر مسائل مورد اختلاف به صلح و توافق می‌رسند، در افغانستان صلح بیشتر جنبه بین‌المللی دارد تا جنبه داخلی. در فرایند صلح افغانستان قدرت‌های بزرگ سهم بسیار پررنگ‌تری دارند. افغانستان میزبان کشمکش‌های ژئوپلیتیک و استخباراتی هند و پاکستان از یک‌سو و چین و آمریکا از سویی دیگر است و می‌توان عنوان کرد نیروهای مخالف دولت از طرف برخی از کشورهای بیرونی حمایت می‌شوند. افغانستان در یک پیچ تاریخی بسیارمهم قرار دارد؛ پیچی که از درون برزخ صلح می‌گذرد و برون‌رفتی که امکان دارد به آینده‌ای با ثبات برای افغانستان و به آرامشی دوام‌دار در منطقه بینجامد یا به میدان جنگی بدل شود که قطعا کشورهای ذی‌نفع و منطقه‌ای نیز از آن آسیب می‌بینند.

با توجه به موقعیت ویژه ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک افغانستان، جنگ و صلح در این کشور اهمیت بسیار خاصی دارد. در مورد صلح افغانستان پرسش‌های بسیار مهمی در اذهان تحلیلگران رخ‌نمایی می‌کند؛ از جمله اینکه چه عواملی باعث شده است تا صلح افغانستان تبدیل به پروسه‌ای برون مرزی شود؟ آینده این کشور در صورت عدم تحقق پروسه صلح چه خواهد شد؟

رقابت هند و پاکستان درافغانستان

امپراتوری انگلستان در قرن هجدهم و نوزدهم میلادی وقتی که کشوری را اشغال می‌کرد، اگر در محاسبات خود با شکست مواجه می‌شد، همزمان با عقب‌نشینی، نقشه‌های شوم خود را به اجرا در می‌آورد؛ از جمله این نیرنگ‌های استعماری، ترسیم مرزهای جدید برای کشور اشغال‌شده و در مواردی تجزیه و ایجاد کشورهای جدید بود؛ به عنوان مثال عثمانی را به چند کشور و هندوستان را به چهار کشور تقسیم کردند. یکی از عواقب این تقسیمات و مرزبندی‌های جدید جدایی اقوام و قبیایل از یکدیگر و ماندن در دوطرف مرز بود، مردمانی که در مرزبندی‌های سیاسی اسیر گشتند و کشورها به زندان‌های بزرگ آنها تبدیل شدند. یکی از این مرزبندی‌ها بین افغانستان و پاکستان صورت گرفت و طراح آن «مورتیمر دیورند» وزیر خارجه وقت بریتانیا بود. این مرزبندی باعث شد تا افغان‌ها در دوسوی مرز از یکدیگر جدا بمانند و افغان‌ها یا پنجابی‌ها و سندی‌های پاکستانی دمخور نشوند. خط مرزی دیورند، زندگی سیاسی را به کام طرفین تلخ کرد و برای سیاست‌مداران افغان به کابوسی تلخ تبدیل شد که به‌دنبال راه گریزی از آن هستند. صلح، امنیت و توسعه افغانستان گروان این خط مرزی است و پاکستان از بدو تولد خط دیورند را مهم‌ترین مسئله امنیت ملی خود قلمداد کرده است، حتی حکومت دست‌نشانده آنها، طالبان نیز این خط را به رسمیت نشناخته؛ طالبانی که حتی به پاکستانی‌ها در مرز تاجیکستان و در شهرهای مزارشریف و قندوز پایگاه نظامی داده بودند و بودجه خود را از پاکستان می‌گرفتند. هیچ حکومت افغانی تا به حال این خط مرزی را به رسمیت نشناخته و کابل خط مرزی دیورند را غیرقانونی می‌خواند و ادعای مالکیت بر بخش بسیار بزرگی از پاکستان را دارد. خط مرزی دیورند استخوانی است در کلوی طرفین که باعث رشد و افزایش کینه و کدورت و دخالت در امور یکدیگر شده است.

افغان‌ها با دعوت سران قبایل افغان آن‌سوی خط دیورند به جلسات مهم و حساس به مشورت با آنها می‌پردازند و از سوی دیگر ایجاد وزارت امور اقوام و قبایل نشان می‌دهد که سرزوشت افغان‌ها در دو سوی مرز به هم گره خورده است. پاکستان نیز با انجام عملیات‌های نظامی گسترده به بهانه ازبین‌بردن تروریست‌ها و استقرار توپخانه در مناطق شرقی افغانستان خواهان به‌رسمیت‌شناختن حاکمیت خویش بر مناطق افغان‌نشین است، پاکستان خوب می‌داند در صورت کوچک‌ترین عقب‌نشینی در مورد خط دیورند باید پیشاور و کوئته را دودستی تقدیم افغانستان کند زیرا اکثریت مطلق جمعیت این مناطق افغان‌نشین است. هرچند که حکومت پاکستان برای یکپارچه‌ماندن کشور، سیستم فدralی را با حداکثر امتیازات ایالتی در کشور به اجرا درآورده است تا پاکستان متحد بماند اما یکپارچگی پاکستان بسیار متزلزل است. به طور کلی هر حکومتی که خط دیورند را به رسمیت بشناسد، سند مرگ و فروپاشی خود را امضا کرده است.

بارها مقام‌های مختلف پاکستان در اظهاراتی صریح به دخالت‌های خود در افغانستان اعتراف کردند؛ به عنوان مثال اخیرا ژنرال «برویز مشرف» رئیس ستاد ارتش و رئیس‌جمهور پیشین پاکستان در مصاحبه‌ای با روزنامه «گاردین» گفت: دولت او از سال ۲۰۰۲ و پس از حمله انتلاف، اقدام به بازسازی نیروهای طالبان کرد و در راه تقویت و پشتیبانی آنها کام برداشت. «حامد کرزی» رئیس‌جمهوری پیشین افغانستان نیز در اظهاراتی صریح بارها گفت که پاکستان از ما «تأیید مرز دیورند» و «کنترل سیاست خارجی» را می‌خواهد. پاکستان، افغانستان را عمق استراتژیک خویش می‌خواند. از سوی دیگر، رفتار پاکستان در افغانستان توجه هند را نیز جلب کرده است و افغانستان عرصه رقابت استراتژیک دو کشور شده است. هند می‌خواهد که توان استخباراتی، نظامی، اقتصادی و سیاسی پاکستان را به طرف افغانستان منحرف کند تا منطقه استراتژیک جامو و کشمیر که مورد مناقشه دو کشور است از دخالت‌ها پاکستان مصون بماند.

این رابطه از زمان صدارت سردار «محمد داوود» پسرعموی «ظاهر شاه» آخرین پادشاه افغانستان تأمین شد و دولت هند از این طریق، مقادیری پول را در دسترس اداره قبایل و دستگاه استخبارات افغانستان قرار می‌داد و در سال‌های اخیر امضای قرارداد خرید تسلیحات سنگین از هند، بورس دانشجویان افغانی، آموزش افسران افغان و سرمایه‌گذاری بسیار بزرگ هند در افغانستان توجه پاکستان را جلب کرده و بار دیگر تنش‌ها بر سر افغانستان افزایش پیدا کرده است. پاکستان بارها گفته است که حضور هند را در افغانستان برنمی‌تابد و به گفته سیاستمداران افغان، پاکستان همیشه از طالبان و شبکه حقانی علیه منافع هند در افغانستان استفاده می‌کند؛ به عنوان مثال می‌توان به انفجار سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های هند در کابل و هرات اشاره کرد.

سیاست هند در افغانستان افزایش هزینه حضور در افغانستان برای پاکستان است تا اختلافات مرزی کابل و اسلام‌آباد به چالش‌ی جدی برای پاکستان مبدل شود. پاکستان با درک این مهم بارها در جلسات مختلفی در لندن، استانبول و کابل از مقامات افغان و آمریکا خواسته‌اند تا از دخالت‌های هند در افغانستان کاسته شود و می‌توان گفت که پاکستان دچار هندراسی شدیدی در مرزهای شرقی خود شده است تا جایی که آنان می‌گویند هند در افغانستان ۱۴ کنسولگری دارد. کنسولگری‌های هند در جلال‌آباد و قندهار، مراکز استخباراتی است و توجه به‌حکامات ندارد. آنان می‌گویند که استخبارات هند در افغانستان، با جدایی طالبان بلوچ و

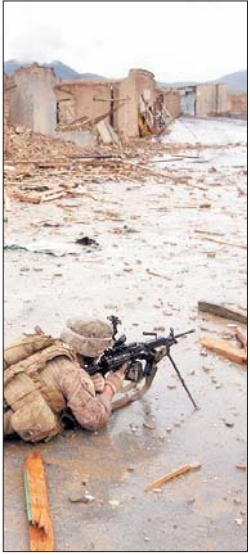
هنوز دوماه از آخرین اظهارنظر «بیراک اوباما»، رئیس‌جمهوری آمریکا درباره پایان‌دادن به عملیات نظامی در خاک افغانستان توسط نیروهای آمریکایی نگذشته که اخیرا مقامات پنتاگون از وخامت اوضاع امنیتی افغانستان و لزوم تجدیدنظر در کاهش نیروهای آمریکایی در این منطقه می‌گویند. در پایان سال گذشته میلادی بود که رئیس‌جمهور آمریکا ژست فاتحان را به خود گرفت و گفت: «طولانی‌ترین جنگ تاریخ آمریکا در حال نزدیک‌شدن به پایان منطقی خود است» و برگشت نظامیان آمریکایی به کشورشان را «نقطه‌عطفی مهم» در تاریخ این کشور ارزایی کرد.

اما به‌نظر می‌رسد ارزیابی اوباما تاریخ‌مصرف اندکی داشته است. در همین چند هفته پیش بود که وزیر دفاع جدید آمریکا، «اشتون کارتر» گفت آمریکا باید مطمئن شود نیروهای امنیتی افغان خودشان می‌توانند «امنیت ثبات نسبی» کشور را تأمین کنند و برای این‌منظور، ایالات‌متحده در برنامه پیشین خود برای خروج نیروهای نظامی از این‌ کشور تجدیدنظر می‌کند.

نشانه‌های زیادی وجود دارد مبنی‌بر آنکه نیروهای امنیتی افغانستان که تحت نظر آمریکایی‌ها آموزش دیده‌اند، در حال فروپاشی کامل هستند. افسر مسئول بازسازی نیروهای افغان در ماه گذشته به‌نقل از فرمانده نیروهای اشغالگر آمریکایی نقل کرده بود تنها در سال۲۰۱۴ حدود پنج‌هزارنیروی امنیتی افغان در درگیری‌های مختلف در داخل خاک این کشور با گروه‌های شبه‌نظامی همچون طالبان زخمی شدند. وخامت اوضاع نیروهای امنیتی افغان از آنجا بیشتر آشکار می‌شود که اخیرا پنتاگون و ناتو تصمیم گرفتند تا اطلاعاتی را که مربوط به قابلیت‌های نظامی نیروهای امنیتی افغان است، مخفی نگه دارند و این در حالی بود که سال‌هاست چنین اطلاعاتی در رسانه‌ها منتشر می‌شد.

از وضعیت نیروهای نظامی و امنیتی که بگذریم، وخامت اوضاع اقتصادی و اجتماعی کشور افغانستان حتی از این‌هم بدتر است. درآمد سرانه کشور افغانستان رتبه۱۱۵ برای این کشور در میان جهانیان به ارمغان آورده است و نزدیک به نیمی از مردم این کشور اشغال‌شده در شرایط وخیم فقر و فلاکت روزگار می‌گذرانند. درواقع، طی مدت اشغال کشور بیشترین منبع و ممر درآمدی مردم از طریق همین کمک‌های خارجی مقدور شده بود.

آنچه ایالات‌متحده را در این منطقه چارمخیز کرده، ترس آنان از وجود خلا قدرت در این منطقه و سپردن جای خود به رقابیی همچون روسیه و چین است. دست‌کم از منظر غنای منابع انرژی، منطقه آسیای مرکزی و حاشیه شرقی دریای خزر اهمیت کمی ندارد. آمریکا نگران است در نبود نیروهای آمریکایی، چین و روسیه بر این منطقه مهم ژئواستراتژیک دست‌بازند و تمامی تلاش‌های واشنگتن شبیه بک بر باد رود.



غلبه نظام مردسالارانه در تمامی کشورهای خاورمیانه از اصلی‌ترین مشخصه‌های اجتماعی به‌شمار می‌رود. گرچه با درآمیختگی دومقوله سنت و مدرنیته، این کشورها نیز تمایل خود را به رشد فرهنگی و پیشرفت‌های مدنی نشان دادند. اما مقوله زنان در اغلب آنها هنوز از الگوهای سنتی پیروی می‌کند. افغانستان در این‌میان از پراشوب‌ترین کشورهای خاورمیانه به‌شمار می‌رود؛ کشوری که سال‌های سال زیر سیطره سنگین طالبان و تفکرات متحجرانه آنها، تمام روزنه‌ها را به‌سوی تنفس زنان بسته بود. پس از آن نیز با وجود بازشدن درجه‌های امید برای بهبود اوضاع زنان، هنوز این کشور به اوضاع مطلوبی در این حوزه نرسیده است. این امر نشان‌دهنده آن است که عوامل محدودکننده برای زنان افغان، جدا از وضعیتی که طالبان در این کشور ایجاد کرده بود، ارتباط مستقیمی با ساختار فرهنگی این کشور دارد و برای تحول در تغییر وضعیت زنان افغان باید به امید تغییر این ساختار نشست. آنچه بیش از بقیه عوامل به چشم می‌خورد، وضعیت زنان و اوضاع نامطلوب آنها در دودوره طالبان و پساتالبان است. یعنی جدا از اینکه اوضاع نابسامان زنان در زمان حکمرانی طالبان وجود داشت، پس از آن نیز به شکل و نوعی دیگر شاهد آشفتنگی و محدودیت چشمگیر این قشر در افغانستان بودیم.

به عبارت دیگر در زمانی که زنان در موقعیت اسفناک در سیطره طالبانیسم متحجرانه قرار داشتند، ه‌ر نوع خشونت، نادیده‌انگاری و آسیب‌های جسمی و روانی و اجتماعی، امری طبیعی به نظر می‌رسید که از سوی خود زنان مورد اعتراض واقع نمی‌شد. به گفته تحلیلگران شاید علت رواج هرچه بیشتر این خشونت‌ها به قشر زنان در آن زمان فقدان آگاهی و عدم‌ایستادگی خود این طیف بود. اما پس از عبور جامعه افغانستان از طالبان نیز ما شاهد ادامه تعدی‌ها و نادیده‌گرفتن حقوق زنان افغان بودیم. اما این‌بار این رویکرد می‌توانست علت دیگری داشته باشد و آن آگاهی این طیف بودا به زبانی دیگر زمانی که به سبب تغییر در ساختار آموزشی-اجتماعی افغانستان در سال‌های اخیر بخشی از زنان بر حقوق خود آگاهی بیشتری پیدا کردند و توان مقابله با مردسالاری نهادینه‌شده در جامعه را یافتند و متعاقبا جنبش‌ها و حرکت‌هایی نیز در این راستا دیده شد، حساسیت جامعه سنتی این کشور برانگیخته شد و این تقابل شدت یافت. تا جایی که طی سال‌های ریاست‌جمهوری حامد کرزی (در سال۲۰۰۹) قانونی تصویب شد که نه‌تنها به موجب آن، حقوق زنان افغان به‌شدت مورد آسیب قرار می‌گرفت، بلکه طالبان بارها خشودیی خود را از تصویب چنین قانونی اعلام کرد! اجبار زنان به ارمغان جنسی ناپذای همسر در هرزمان، کاهش سن ازدواج از ۱۸ به ۱۶سال، اجازه به مرد در جلوگیری از اشتغال زن و ممنوعیت ترک خانه بدون اجازه همسر از جمله این قوانین بود که نه‌تنها خشم بسیاری از حامیان حقوق زنان در افغانستان و جهان را برانگیخت، بلکه نشان داد تضعیف جایگاه زنان در افغانستان عللی فراتر از حاکمیت تفکر طالبانی دارد.



پس در این‌میان باید به‌دنبال وجوه مشترکی گشت که جدا از نظام سیاسی حاکم، در بطن لایه‌های فرهنگی و فکری جامعه افغان ریشه دارد. یکی از مهم‌ترین این علت‌ها نهادهین‌بودن تفکر بنیادی طالبان در این افشار متوسط و پایین جامعه است، ساده‌انگاری است اگر تصور کنیم با کنارزدن طالبان از صحنه رسمی سیاست، ردپای اندیشه‌های طالبانیستی نیز از جامعه و هسته‌های خانوادگی این کشور نیز رخت برخواهد بست.

نکته سانس‌آور اینجااست بخش‌های عمده‌ای از جامعه افغان که در سطح پایین و متوسط روبه‌پایین به‌سر می‌برند، موافقان اصلی این اندیشه به‌شمار می‌روند و آن را در نظام‌های خانوادگی خود پیاده می‌کنند. به همین دلیل جامعه افغان هنوز درگیر رفتن یا نرفتن کودکان دختر به مدرسه‌هاست و سن پایین ازدواج در میان دختران، معضلی حل‌نشده برای این قشر است. همین تفکرات موجب می‌شود استقلال اقتصادی زنان، کسب جایگاه اجتماعی آنان، تلاش در مسیر ارتقای تحصیلات عالی، جلوگیری از اجارهای جنسی و خانوادگی و خشونت‌های فیزیکی همه تحت‌الشعاع چنین رویکردی قرار گیرد. به عبارتی دیگر گرچه در حال حاضر بخشی از زنان افغان در محیط‌های اجتماعی دارای شغل و سطحی نسبی از استقلال مالی هستند و حتی در فعالیت‌های سیاسی مشارکت دارند، اما اولا چنین اتفاقی برای قشر اندکی از این جامعه می‌افتد، دوما این موضوع نمی‌تواند برطرف‌کننده میراث کهن به‌جا مانده از تاریخ مردسالارانه افغانستان باشد. تاریخی که در تمام لایه‌های زندگی مردمان آن جای دارد و ارزش‌های مردسالارانه به‌شدت از طرف بخش‌های عظیمی از جامعه حمایت می‌شود.

در چنین شرایطی تنها راه موجود برای غلبه بر باورها، ارزش‌ها و الگوهای مردسالارانه ریشه‌دار، گرایش هرچه بیشتر نخبگان به سمت مدرنیته و هویت‌یابی قشر زنان است. چون از مهم‌ترین ابزار سنت‌های مردسالارانه کمرنک‌کردن هویت زنان است که به وسیله آن می‌توان هرگونه خشونت، تبعیض و محدودسازی را بدون مقابله اعمال کرد. به عبارت دیگر حاصل سنت‌گرایی‌های جامعه مردانه افغان انفعال‌های سنتی زنان است که می‌تواند موجب توزیع نابرابر امکانات اقتصادی، آموزشی، فرهنگی و حقوقی باشد که طی همه این‌سال‌ها حتی پس از طالبان، موجب ایجاد جامعه‌ای شده که به گفته مدیرعامل سازمان امداد و مدافع حقوق زنان «مدیکا موندیاله»: «سراسر افغانستان برای زنان همچون یک‌زندان بزرگ است.»